

● منوچهر آتشی

در شیب و فراز شعر و چهل سال بیش تر دوستی و هم‌نشینی



لحظاتی با فرخ تمیمی

هر وقت سخن از نیما، شعر نیمایی و شاعران بعد از نیما پیش آمده، من در مقاله‌هایم، ناگزیر به زدن بری ذوق بعضی شاعران شده‌ام. شاعری که هنوز شعر نیما را تئوریزه نکرده و از صافی تجربه‌های خود نگذرانده‌اند، بحث و جدل کهنگی شعرا و نیاز به دگرگونی خیلی شتابزده‌ی شعر معاصر پیش کشیده، «قرائت سومی» بر شعر او واجب دیده و به یاری نظریه‌های خام و جان‌فشارده‌ی وارداتی و ژورنالیستی کوشیده‌اند در برابر مکتب بسیط الاطراف و فراوانی آفاقی که او پیش روی نهاده، بایستند، بر آن مکتب خط پایان بکشند و راهی «کاملاً تازه» دیگرگونه «پیش پای شاعران جوان تر بگذارند. غافل که هشتاد سال تحول و انقلاب، برای عوض کردن مسیر ژرف و طولانی راه پرشیب و فراز آن کافی نبوده، فارغ از درک پیچ و خم‌های اجتماعی و اقتصادی و تحرک و پیشروی علمی زندگی، هیچ‌گونه تحول نتیجه‌بخشی حاصل نخواهد شد.

در دهه‌ی بیست که آزادی‌های نیم‌بندی در کشور پیدا شد و روزنامه‌ها و مجله‌ها به میدان آمدند و احزاب تشکیل شد و ایدئولوژی‌ها به عنوان پایه‌های تفکرات جدید (چه اجتماعی، چه ادبی) وارد عرصه‌ی زندگی شدند، و به ویژه انقلاب شعری نیما با استقبال و تحرک چشم‌گیری مواجه شد، شعر به عنوان رسانه‌ای عاطفی و فکری، پوست کلیشه‌ای خود را انداخت و از مرحله‌ی سوژکتیو، به توصیف و روایت و عینیت روی آورد. شعر با اتکا به دگرگونی زبان و کارکرد ابژکتیو مرزهای بسته‌ی قالب‌های کهنه را درهم شکست و در سایه‌ی درس‌های نیما، صرفیت‌های تازه‌تر و هر لحظه‌نوتری برای زبان و آفاق فکری شعر پیشنهاد کرد و زبان کلیشه‌ای و بسته به میدانی با گذرگاه‌های بسیار تبدیل شد؛ به طوری که به تناسب قریحه و دانش شعری، هر شاعر مستعدی توانست راه، شیوه و شگرد تازه‌ای برای خود پیدا کند و به اصطلاح سبک خاص خود را به وجود آورد. نفس‌اندیشیدن و نفس‌حرکت بر بستر اندیشه، شعر ما را از حالت تکرار

مکررات به حوزه‌ها و رودخانه‌های روان و متفاوتی انداخت. شما می‌دانید که همه‌ی ما شاعران دیر سال، شاگردان بلا فصل بیایم. شیوه و شگرد نیما ملاک و شاه‌راه حرکت و گسترش اندیشه‌های ماست. و هم چنان نیما، هرگز سخن از گسست کامل از گذشته نکرد و پس از تجربه‌های فراوان در اسلوب‌های کهن به چشم اندازهای نورسید. ما هم می‌توانیم بی‌آن که نیازی به طرد نیما داشته باشیم، در ادامه‌ی درست کار او بستر فکر و سرایش خود را پیدا کنیم.

اشباهی که برخی شعرای جوان بعد از نیما را به گدراهی کشاند، این بود که هر ده سالی یک بار می‌توان از شعر مدرن، صورت‌ها و شیوه‌ها و شگردهای تازه‌ای، متفاوت با مکتب نیما به وجود آورد. این است که می‌بینید هر روز گروهی شاعر جوان، همان شعر خام خود را که به عدت نشناختن شیوه‌های پویش زبانی به وجود آمده، به تصور ژانرهای دیگری از شعر مطرح می‌کنند. برای این که کهنه حرف‌های مرا در بید، فی‌المثل همان افسانه را با «ری‌را» مقایسه کنید. شما در عین درک عمیق شعریت افسانه «ری‌را» را شعری نوتر و مدرن‌تر می‌دانید، نه چیز به کلی متفاوت با افسانه یا مانلی یا ناقوس ...

این «حرکت» و شکل عوض کردن را شما در شعر هر شاعری که کار خود را با هوشمندی و زیرکی آغاز کرده، می‌توانید ببینید. فی‌المثل در آغاز یک اثر فرخ تمیمی شعرت می‌خوانیم که هر چند چهارچوب قالب دارای نظم نیمه کلاسیک است، جان شعر روان و لغزان و زیباست:

لغزنده چون اثر / رخشنده چون شهاب / رقصنده چون فریب / گیرنده چون شراب / پوینده چون امید /
گوینده چون نگاه / پاینده چون امید / پاینده چون خیال / سوزنده چون نگاه / فرخنده چون شهاب /
دل زنده چون بهار / این است آنچه من / خوانم به نام یار

می‌بینید که حرکت و لغزندگی واژه‌هاست که شعر را می‌سازد و توصیفی که متناسب با عشق است؛ نه کلیشه‌های قافیه و تشبیه کهنه. اما نسبت به شعری که بعد از آن می‌آید، این شعر دارای تکرارهایی است که از مدرنیسم کامل دورش می‌کند. اکنون به شعر کاملاً مدرن با توصیف سرزنده توجه کنید:

دستی فضای سبز پریدن را
در پنجه‌اش فشرد
و جوهر پرش
در استوانه سقوط فروریخت

خون پرنده آینه شد
و آینه
در بازتاب واژه پرواز
تادره‌های حنجره خونبار جاری است

اینک پرنده اینک پر
و آینه شکسته پرواز
وقتی که افسانه‌های پرواز را از بر می‌خواند
الخ ...

می بینید که اگر پرنده فقط سوژه بود، ناچار فقط با پرواز سروکار داشتیم. اما در بندهای دنباله، هر تصویر (پرواز، آینه‌ی پر و شکستگی پرواز) خوداپژه‌اند. یعنی مدلولی که جای دال را می‌گیرند. آن وقت شعر مثل شرح و پردازش یک رویاست، نه چگونگی مادیت آن در دست ما نیست، بلکه مادیت به ذهنیتی زیبا و جان‌گناه تبدیل می‌شود.

همین گونه است این شعر پایانی:

در چشم آسمان
زمین همچو جوانی تنه‌است
در ماه می‌نشیند اما قلبش
در کهکشان‌ها می‌کوبد

روزی که نیستی
ناهید شاید تنهایی را
نشکاید دیگر
و با جوهر بنفش
یک سرخ گل بکوبد بر
بازوی زمین.

تمیمی از معدود شاعرانی است که شعر کلاسیک را خوب خوانده و شعر نو حاصل خودبه‌خودی تکامل و رشد قریحه‌ای اوست. به تعبیری دیگر، فرخ شاعری شهری است و حتی می‌توان گفت تک شاعری شهری است که از متن بیروکراسی روزمره‌ی اداری سربرکشیده و به افق‌های تازه و شعریت جان‌دار دامن کشیده و هر جا توانسته با گام‌های خسته اما ورزیده و چابک، از ویرانه‌های شعر کهن - و شعر جهانی - عناصری متناسب با زبان و زمان امروزی بهره گرفته است.

خط عمر

خط چندم را می‌خوانم؟

- نمی‌دانم.

این خط عمرتست تا پرتگاه زاویه دستت جاری

مردی در این گذر

در راه تو خواهد آمد

سایه به سایه

غرقاب‌ها اما

در نقطه‌های اوج.